

سه شنبه، 12 آبان 1388 - شماره 2093

روزنامه

ضمیمه روزانه

صفحه نخست :: ضمیمه روزانه :: تاریخ

گفت و گو با دکتر پرویز رحبی

اسلام در ایران

عناوین این صفحه

• اسلام در ایران

مروری بر سقوط ساسانیان و ورود اسلام به ایران



آرشیو نسخه وب سایت

www.etemaad.com



آرشیو نسخه پی.دی.اف

www.etemaad.com



ضمیمه پنجشنبه ها

www.etemaad.com



ایرج باباحاجی

پرویز رحبی متولد 27 اردیبهشت 1318 در روستای امام قلی حدود 40 کیلومتری شمال فوجان است. در این باره در رزومه خود می نویسد؛ «در سه سالگی به سبب بازگشت پدرم به زادگاهش برای فعالیت در فرقه دموکرات به روستای آق کند (میان راه زنجان- میانه) رفتیم. سپس تا 21 آذر 1325 و ماجرای درگیری فرقه دموکرات و دولت وقت مجبور شدیم پس از فرار پدرم به شوروی به همراه مادرم به فوجان بازگردیم. بی آنکه کلمه بی فارسی بدانم در همان وقت به دبستانی در فوجان رفتم. تحصیلات دیپلم را در مشهد تمام کردم و در سال 1336 به استخدام اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) فوجان درآمدم و برای تدریس به شیروان رفتم. یک سال در آن اداره مشغول شدم و سال بعد به علت درگیری با رئیس اداره ترک خدمت کرده و به استخدام دادگستری فوجان درآمدم. آنجا هم زیاد نماندم و سپس به تهران نقل مکان کردم. سال 1342 در بانک صادرات مشغول شدم و بالاخره برای ادامه تحصیلات در همان سال به آلمان رفتم. در سال 1349 با اخذ درجه دکترا در رشته های ایران شناسی، اسلام شناسی و ترک شناسی به ایران بازگشتم. با بازگشت به ایران در دانشگاه اصفهان استخدام شدم. انگار تقدیر بود از لحاظ شغل و کار در جایی به سامان نرسیم. نمونه اش اخراج مجدد از دانشگاه اصفهان بود که ساواک ترتیب آن را داد. یکی، دو سال به صورت تبعیدی در وزارت علوم به صورت هفتگی پی 14 ساعت در دانشگاه ملی تدریس کردم. مدتی را تعهد کردم بدون تماس با دانشجویان و با موافقت رئیس وقت دانشگاه ملی (شهید بهشتی امروز) مرکز تحقیقات ایران شناسی راه بیندازم. تمام این امور و تدریس ساعتی پس از چند ماه باز به سرانجام نرسید و دوباره به دستور ساواک عذرم خواسته شد. پس از انقلاب در بازگشایی مجدد دانشگاه ها و تعطیلی مرکز تحقیقات ایران شناسی از ورود به دانشگاه منع شدم. ناگزیر اقدام به تاسیس مهدکودک کردم و خودم رانندگی یکی از سرویس ها را به مدت 10 سال برعهده گرفتم. این 10 سال رانندگی و ارتباط با کودکان از زیباترین سال های عمرم به شمار می رود. پس از این سال ها و راه نیافتن به دانشگاه به ناچار راهی آلمان شدم و تا سال 1373 در دانشگاه های ماربورگ و گوتینگن به تدریس و تحقیق پرداختم. سرانجام احساس کردم که نمی توانم از ایران دور باشم و همان سال به وطن برگشتم. یک روز پس از ورود به خانه ام بدون اطلاع قبلی به مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی مراجعه کردم و با اغوش باز رئیس شیفته فرهنگ روبه رو شدم. از روز بعد با سمت رئیس بخش ایران شناسی مشغول به کار شدم و بیش از 250 مقاله نسبتاً بزرگ برای آن مرکز تالیف کردم.» گفت و گوی ما درباره تاریخ و دوره ساسانیان و اتفاقات امروز شروع می شود؛ سؤالاتی را که با نهایت حوصله شنید و با همان حوصله و تواضع ذاتی اش پاسخگو شد.

-این علاقه به تاریخ و وقایع از چه زمانی شروع شد؟

از همان بچگی فضول و بازیگوش بودم. همیشه به دنبال چگونگی وقایع بودم. داستان هایی که مادرم تعریف می کرد همیشه یک شاه یا سلطان داشت. تاریخ بود و تمام آنها در من اثر گذاشت. احساس می کردم از تاریخ خوشم می آید و باید اشاره کنم که این تاریخ خواندن آکادمیک من در اثر یک تصادف بود. وقتی دیپلم گرفتم و مشغول کار شدم گرفتار یکسری مسائل بودم. به هر حال قسمت طور دیگری بود. در سال 1342 با کمک یک قاضی خیرخواه که در دادگستری فوجان با او آشنا شده بودم راهی آلمان شدم. همین آدم شریف هزینه سفر مرا تامین کرد تا برای ادامه تحصیل بروم. آنجا که بودم اولش

وارد کالج شدم و تا یادگیری زبان رشته انتخاب نکرده بودم. یک روز به دنبال دو کتاب ایران شناسی بودم که گفتند از پروفیسور والتر اینتس بگیر. وقتی با او آشنا شدم همین باعث علاقه مندی من به تاریخ شد. پروفیسور آدم عجیبی بود. معتقد به اصل تاسخ بود و همیشه می گفت من طی 2500 سال از دوره هخامنشیان و دیگر سلسله های ایران در تخت جمشید بوده ام و همه چیز را از نزدیک دیده ام. عاشق تاریخ ایران بود و شاید به حرات می توان گفت بسیاری از نکات تاریخی ایران را او کشف کرده است. زمانی که بازنشسته شد یک کتاب با عنوان «به کجا» نوشت که مقدمه آن را این طور شروع کرد: «من اگر شخصیت جهانی نبودم (خط میخی ایران را او برای اولین بار در جهان خواند و بسیاری از نکات کشف نشده تاریخ ایران را برای اول بار بازگو کرد) به خودم اجازه نمی دادم این کتاب را بنویسم.» من از همین روحیه و شیفتگی او به تاریخ کشورم خوشم آمد و از همان ساعت مثل یک شاگرد با او بودم. عکس او را اینجا روی میز دارم و همواره جلوی چشمم است. او چیزهای زیادی به من یاد داد.

-با این توضیحات اولیه آشنایی شما با تاریخ می خواهیم با آخرین سلسله پادشاهی ایران قبل از اعراب یعنی ساسانیان شروع کنیم و بحثی که هنوز مورد مناقشه است؛ که وضع اجتماعی مردم در زمان ساسانیان چگونه بود و آیا زیر فشار بودند؟

ساسانیان موسس یک سلسله 420ساله بودند که از معبد آناهیتا شروع شد (اردوان پنجم آخرین شاه اشکانی به دست اردشیر کشته شد و به دستور او پوستش را کردند و در معبد آناهیتا آویختند). پدر اردشیر متولی معبد آناهیتا پارس بود. با این عمل حکومت مذهبی شروع شد. نمایندگان این حکومت «کردیز» نام داشتند. نگاره این کردیز (برنده) در فارس مانده است. (ماموری که علامت قیچی روی کلاهش است) حتما مثل قیچی می برید و جلو می رفت. این کردیز در زمان ساسانی وزیر علوم دینی و اوضاع فقهی و دادگستری بود. کردیز پنج شاه را تعویض کرد تا توانست همه چیز را برای قدرت ساسانیان که در حقیقت قدرت خودش بود، مذهبی کند. او هر کسی را می خواست، می آورد و می برد. با دستورالعمل های زیادی که صادر کرد اولین حکومت دینی- سیاسی جهان را پایه گذاری کرد. به هر حال این حکومت دینی قدرت گرفت و ما می بینیم برای اولین بار در زمان ساسانیان، مانی با یک نهضت دینی علیه کردیز برمی خیزد و کشته می شود. بعد هم نهضت مزدک و آن تفکرات اشتراکی که تا به امروز با شکل های مختلف ادامه دارد. تفکر اشتراکی مزدک با رگه هایی در مارکسیسم و کمونیسم هنوز دیده می شود. مزدک را نمی شود دقیق کاوید، چرا که مدارک متعلق به او را کسانی نوشتند که تحت پوشش آن زمان بودند. به هر حال با این وضعیت حکومت دینی ساسانی به جایی رسید که رو به اضمحلال رفت. مردم تحت فشار مالیات و عذاب های دیگر بودند و با اعمال کردیز موافق نبودند. اگر به کتاب «وندیپاد» که یکی از پنج کتاب اوستاست- البته اوستای منتر که به زرتشت مربوط نیست- مراجعه کنیم در آن تمام دستورهایی دینی دیده می شود و همین ها کمر مردم را شکسته بود.

-با توجه به این مسائل که اشاره کردید، داستان طبقه بندی مردم در زمان ساسانیان چگونه بود؟

این طبقه بندی در سیستم مردم آریایی بود و به زمان خاصی مربوط نمی شود. مردم آریایی پیرو نظام کاستی (طبقه بندی) بودند. البته اشاره کنم که این نظام امروز در هند مانده و به چشم می خورد. ما در آن زمان سه طبقه داشتیم: 1- طبقه روحانیون 2- طبقه ارتشتاران و 3- کشاورزان که به مرور زمان طبقه پیشه وران هم به آن اضافه شد. از هیچ طبقه بی نمی شد به طبقه دیگر وارد شد. شما اگر دانشمند و عالم بودید نمی توانستید وارد طبقه ارتشتاران یا گردونه سواران شوید. داستان خسروپرویز و کشفگر را حتما شنیده اید. به هر حال الان هم در ایران از این طبقه بندی ها داریم؛ طبقاتی که به سرعت ایجاد و جابه جا می شوند. ایران اولین کشوری است که صنف سندیکا درست کرده است. به همین راسته های بازار توجه کنید. راسته موبایل فروشان و کامپیوتر که به سرعت تشکیل می شود و با آخرین سرعت بدون امکانات ارتباطی تمام اخبار بین المللی و داخلی مربوط به صنف خود را متوجه می شوند. به هر حال این طبقه بندی ریشه دارد و به گذشته تاریخی ما برمی گردد. شمال شهر و جنوب شهر و ده ها نمونه در این زمینه همیشه جلوی چشمان ما است.



-این طبقه بندی در زمان ساسانیان به چه شکل بود؟

در زمان ساسانیان روحانیون خیلی قدرت گرفتند. ریشه این قدرت به حکومت مغان در زمان مادها برمی گشت. مغان در آنجا حکومت می کردند و اهل جادو و جنبل بودند. امروز واژه «مغ» در تمام دنیا هست. MAGIC یا همان قلم و ماژیک جادو می کند و می نویسد. ما اهل جادو و جنبل بودیم. آن مغان هم برای خود مهستان و انجمن داشتند. پنهان بودند و همه کارهای سیاسی را انجام می دادند. بعدها این مهستان به شکل های مختلف ادامه یافت و به فراموشخانه و فراماسون و فراماسونری رسید. اشاره در طبقه بندی زمان ساسانی بود. دخالت بیش از حد روحانیون و کردیز در امور مردم برای جهت فکری دادن به مردم کمر جامعه را شکست و اتفاق که نباید می افتاد، رخ داد. فشار اقتصادی شاید دخیل باشد اما در جهان کمر ملتی را شکسته و هیچ انقلاب و قیامی به خاطر شکم نشده است. دخالت بیش از حد روحانیون با مذهب کمر مردم را شکست و لازم است اشاره کنم مردم در زمان حکومت 470ساله اشکانیان فارغ از فشار دین و مذهب بودند.

-این روحانیون و دین که اشاره می کنید به چه صورت عمل می کردند؟

این فشار و امر و نهی از زرتشتی گری می آمد. به اعتقاد تاریخ بخشی از زرتشتیان امروز هم از همان زرتشتی گری هستند. زرتشت چیز دیگری می گفت (گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک) و هیچ وقت امر و نهی نمی کرد و نداشت. تمام اینها حاشیه تفکر زرتشتی گری بود که در وندیداد آمده است. به هر حال تمام این اعمال و رفتار در کنار نظام طبقه بندی باعث شده بود مردم از سلسله ساسانی بیزار شوند. هر روز یک شاه جدید می آمد و این رفت و آمدها به توران دخت و پوران دخت رسیده بود. تمام مردم ناراضی شده بودند. تفکرات غالب روحانیون زرتشتی در جامعه حاکم بود و هر روز با یک دستور

جدید می آمد. در کنار اینها اسلام با زیباترین شکل و شعار برابری و برادری وارد شد و با تفکر زیبایی جلو آمد.

-با توجه به قدرت و امپراتوری ایران باستان اعراب چگونه وارد شدند؟

اسلام در ایران با تفکر ایرانی آمیخت. اسلام یک پرداخت و ویرایش ایرانی پیدا کرد. ما می گوئیم در زمان هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان قسمتی از آسیای صغیر و بین النهرین و شامات و یمن و عدن برای ایران بود. مثل امروز مرز نداشتیم. حوزه فرهنگی و قدرتی ایران بود. وقتی اسلام به ایران آمد ما هزار سال با روم و یونان جنگیده بودیم و همیشه تیسفون خط عطف و نقطه مرز بود در حالی که بعد از دو هزار سال به سختی می توانیم واژه یونانی در فارسی پیدا کنیم. اما چطور شد اعراب با اسلام از خجند و مشهد و سمرقند و بخارا سردرآوردند و اینجا مرکز جهان اسلام شد؟ به همان طبع و ویراستاری ایرانی می رسیم. این به وسیله ایرانی ها هدایت شد. یکی هم در این میان سلمان فارسی بود.

-آیا سلمان فارسی هم در حمله اعراب نقشی داشت؟

یک یا دو جا نامش در تاریخ آمده و روی همین ها قصه بافته اند و به اینجا رسیده ایم. او در اصل تفکر ایرانی را به عربستان برد. همین و بس. دیگر نام و نشان زیادی از او در تاریخ نمی بینیم. ما در زمان ساسانیان بسیاری از شاهزاده هایمان در میان اعراب تربیت می شدند. اعراب مردمانی بودند با فرهنگ خوب و سلیم النفس و راستگو (هنوز هم هنگام نماز مغازه های خود را باز می گذارند و می روند).

-به هر حال با توجه به این اشاره ها در تاریخ از حمله اعراب به امپراتوری پارس گفته می شود. این جمعیت اندک چگونه و با چه سلاحی حریف امپراتوری ایران شد؟

اعراب با یک شمشیر و با ایمان می جنگیدند. در جنگ های قبلی سا سانیان و اشکانیان، مزدور علیه آنان می جنگید ولی اینجا سپاه اعراب مزدور نبود، اعتقاد بود و با ایمان جلو می رفت. البته در این میان پس از ورود سپاه به داخل کشور، کمک ایرانیان فراموش نشود که باعث شد تا سمرقند و بخارا بروند. به هر حال با تمام این موارد تفکر یک تفکر رهایی بخش بود که اتفاق افتاد. اعراب نقش پخته یی را بازی کردند. ببینید چه در زمان هخامنشی و چه در زمان ساسانی صدایی جز دربار شنیده نمی شد ولی چه می شود که با ورود اسلام از هر روستایی یکی بلند می شود.

-آیا در کنار این تفکر با زور شمشیر و غارت و کتابسوزان رویه رو نشدیم؟

به هر حال در برابر دعوت به اسلام با زور شمشیر حتماً اتفاقاتی افتاده است. هر دو طرفش بوده است. یک جا زور، یک جا هم به راحتی پذیرا شده ایم. به هر حال در دوره یی که ایرانیان آشنا به زبان عربی نبودند و عرب هم به زبان فارسی آشنا نبود، ورود عرب ها به ایران بدون توسل به زور امری محال بوده و من معتقدم دعوت به اسلام در دهه ها و سده های بعدی به آرامی صورت گرفته و نباید باور داشت دو قومی که زبان همدیگر را نمی فهمند خیلی راحت با هم کنار بیایند. در مورد کتابخانه ها و کتابسوزی با توجه به نظام کاستی و طبقه بندی در مورد تحصیل نباید این اتفاق را باور کرد. تازه در کنار آن با توجه به خط پهلوی شکسته 11 حرفی هیچ آثاری نداشتیم و می گویند کتابخانه و کتابسوزی که فلان کتابخانه 11 روز می سوخته. (با توجه به جنس کتاب و کاغذ و نهایتاً در آن زمان پوست آتش سریع می سوزاند و نمی تواند 11 روز بسوزد، امروز با این همه امکانات اگر کتابخانه یی آتش بگیرد ظرف چند ساعت می سوزد و نابود می شود). به هر حال ما ملتی روایی هستیم و استناد به شنیده ها می کنیم و هیچ وقت دنبال مدرک و سند نمی رویم. در یک جمع بندی نهایی می توان گفت اعراب در رفتارهای نیک و بد خود در مسیر حرکت زمان قرار داشتند. اگر سر بریدند و به زور متوسل شدند به اسلام ربطی ندا شد. اگر اسلام سختگیرانه عمل کرده باشد، باید فقه اسلامی و قوانین مرتبط با آن در جای خود مورد بحث قرار گیرد و سپس داوری شود.

-اشاره کردید اعراب در آغاز با شعار برابری و برادری وارد شدند و با توجه به نظام کاستی مورد استقبال قرار گرفتند. چه شد که آنها به موالی و بنده در مورد ایرانیان رسیدند؟

پیداست که اعراب مسلمان هنگام ورود به ایران نتوانستند آن طوری که اسلام خواستار آن بود عمل کنند. آگاه و ناآگاه با متبلور کردن قوم عرب و برتری که برای این قوم قائل بودند اشتباهات فراوانی را نیز مرتکب شدند. از آن جمله تاسیس خلافت ظالم و فاشیست نپی امیه بود. به هر حال نسبی توان قوم عرب را از این گناه بزرگ به این بهانه که رهبران شان خائن و فاشیست بودند میرا دانست. مثلاً داستان موالی و اینکه مسلمانان غیرعرب حتماً باید تابع مولایی باشند که در اصطلاح موالی خوانده می شود، داستان ملال آوری است. باید اشاره کنیم که ایرانیان مسلمان اجازه نداشتند از اسب استفاده کنند در حالی که ملتی بودیم که به عنوان نخستین اقوام جهان از اسب برای سواری استفاده می کردیم. مثال هایی از این دست فراوان است. اسلام در آغاز با یک تفکر آسان وارد شد و به مرور زمان دچار گرفتاری و قرائت های مختلف شد. شاخ و برگ به آن داده شد. آخر اینقدر پیچیده نیست. من به خدا اعتقاد دارم یا ندارم. چرا به انواع مختلف آن را تفسیر می کنیم. همین مسأله در مرور زمان به شکل دیگری درآمد. شاید در آغاز به زور شمشیر و تهدید بود اما بعد به جزیه رسید. اعراب برای ایرانیانی که قادر به درک و فهم دین جدید نبودند با مسأله جزیه گرفتن راه را باز گذاشتند؛ راهی که دربار خلفا را هم به فیض هنگفتی از لحاظ ثروت رساند. حتی یکی از امرای عرب در خراسان جزیه را لغو کرد و می خواست با زور جزیه پردازان را مسلمان کند و خلیفه وقت وقتی متوجه شد از او خواست فوراً این حرکت را متوقف کند چون خزانه تهی بود یا در مورد قوانین جدید اسلام افرادی چون غزالی و مولوی می خواستند به آن شاخ و برگ بدهند. غزالی یک آدم دگم بود. می گفت در عید شادی نباید باشد و عقایدی از این دست داشت. به هر حال آنقدر غزالی غزالی کردند و مکتب غزالی که هیچ کس به این دست عقاید و نظرات او توجه ندارد. اعراب در بدو ورود به ایران گرفتار طبقه و کاست نبودند و امت اسلامی بودند و اسلام با شعار پاکي و برادری و برابری وارد شد. به هر حال جنگ بود و در این مسیر مراحل و عقایدی پیدا شد که به تفسیرهای مختلف رسید.

-جامعه اعراب قبل از ورود به ایران در چه وضعیت اجتماعی بود؟

اعراب عربستان خاصیت مردم کویری را داشتند. مردم مکه و مدینه آدم های صادقی بودند. کاروان های

بزرگ با توجه به پاکي اعراب بدون خطر از شامات عبور مي کرد و به بازار مکاره مکه مي رسيد. امروز هم همان وضع است. با توجه به جمعيت دو ميليون نفري آن زمان ايران، جمعيت اعراب مي توانست به 200 تا 300 هزار نفر برسد. آنها غني بودند. يك خليفه بود و بقيه ملت و خانواده ها داخل چادر زند گي مي کردند و درآمد اضافي خود را به بيت المال مي دادند و در جامعه خود بيت الامال داشتند و فشاري روي آنها نبود. ايران به هر حال بدتر از آنها بود و متاسفانه سيستم کاستي دست و بال ها را بسته بود و فشار مي آورد.

- آیا این جامعه تأثیری هم در جامعه ایرانی داشت؟

اعراب فاتحان نیکوسرشتي بودند. اهل یاد گرفتن بودند و به فرهنگ و داشته هاي ملت مغلوب توجه مي کردند. (توجه کنيد در جنگ هاي داخلي خود يکي از شروط آزادي اسرا یاد دادن سواد به 10 بي سواد بود.) اعراب در عربستان مسجد داشتند و اين مسجد عبارت بود از یک مربع ساده که مردم در آن نماز مي خواندند. حرکت زيبايي که مردم به تبع یک نفر به یک طرف نگاه مي کنند و حرف مي زنند. اين مساجد خانه هاي فرهنگي و شورا بود. مردم جمع مي شدند و حرف روز مي زدند و مشاوره مي کردند. ناخواسته بود و به آن نیاز داشتند. اين حرکت به ايران آمد و امروز نماز جماعت يکي از زيباترين حرکات جمعي است. به غير از آن با ورود اسلام سيستم تکصديبي و کاستي از ميان رفت و عالمان، دانشمندان، شعرا و اهالي فرهنگ و ادب و ساير علوم از تمام نقاط ايران بلند شدند. من در ترازوي هزار کفه نوشته ام اسلام که مستقر مي شود، در سته چهارم و پنجم هجري با دارالحکمه سيل ترجمه ها شروع مي شود. اين مترجمان که اکثراً ایرانی بودند سيل ترجمه ها را از يوناني شروع مي کنند و اين موج به شمال آفريقا، اسپانيا و اروپا مي رسد. اروپا يونان را با اسلام شناخت. اين اسلام ايران است و با ايران شناخته مي شود. دانشمندان يوناني فرار کردند و به ايران آمدند و وارد دارالحکمه شدند. اين نهضت دارالحکمه سبب رنسانس در اروپا شد. مارکس و انگلس با اين رنسانس آمدند. به نقش مثبت و منفي کمونيسم کاري ندارم ولي يکي از اثريخش ترين حرکات بشري بود. متاسفانه همواره اين حرکت ها در اثر فردگرابي و راس هرم ها به انحراف مي کشد.

- در توضیح ورود اسلام به رنسانس و تأثیر آن از این حرکت اشاره کردید. دارالحکمه چه نقشي در رنسانس داشت؟

ژاندارک را ببينيد. مسيحيت هم قبل از رنسانس رفتار وحشتناکي با ملت و عالمان خود داشت. آتش مي زد، شکنجه مي کرد و دگماتيسم حاکم بر پاپ و تشکلات کليسا و نقش آنها در حکومت هاي ملي ابعاد بسيار ظالمانه يي داشت. تفکر ایراني به دارالحکمه مامون راه يافت و با ترجمه کتاب هاي ایراني، هندي و يوناني به عربي فرهنگ حديدي که در حقيقت پایه گذارش ایرانیان بودند از راه شمال آفريقا به سيسيل در ایتالیا و جنوب اسپانيا راه يافت و در آنجا با دگرگوني هاي ناشي از فرهنگ بومي به سراسر اروپا رخته کرد و به اعتراف خود عربي ها پایه هاي رنسانس را بنا نهاد.

- با توجه به دارالحکمه و نگارش تاریخ و ترجمه ها که اشاره کردید، مورخان ایرانی قبل از اسلام چه وضعي داشتند؟

تمام نوشته ها خدای نامه و در مدح شاهان بود. ما ایرانی ها ملت روايي هستيم و کمتر علاقه به نوشتن وجود داشت. در زمان هخامنشي و اشکاني ابرقدرت هستيم اما هو مر و هرودوت و گزنفون نداريم. به اين کارها علاقه نداشتيم. شاهنامه روايي بود. خود اوستا هم روايي بوده است. زمان پيش از اسلام عده يي اين اوستا را حفظ بودند و به مرور زمان گفته هاي ديگر هم داخل آن مي شود. مثلاً «ميترا» کسي است که زرتشت او را نقرين مي کند و با او مي جنگد، اما در زمان ساساني ميترا يکي از قدسيان و يکي از ايزدان ايران مي شود. اين از آن رو است که روايي هستيم و از اين طريق به تدريج مسائلي وارد مي شود.



- بعد از اعراب تاریخ نویسی به کجا رسید، آیا امانتداری شد؟

تاریخ ما را در نخستین سده هاي هجري غير از آثار ي که داريم بقيه را مورخان عرب نوشتند. مورخان عرب همگي سني بودند. اعراب نوشتن را دوست داشتند. به تاريخ ادب اعراب که توجه کني نوشته شده آنها ملتي عاشق پيشه بودند. رتوف و عاطفي بودند. سفر که مي کردند در موقع استراحت سنگ برمي داشتند و روي سنگ شعرهاي عشقي مي نوشتند و پرتش مي کردند. الان هزاران نمونه از اين سنگ ها پيدا شده است.

برعکس آنها در ايران خواندن و نوشتن مختص طبقات بالا و دربار بود. تاريخ اول ما را هم اين اعراب نوشتند. البته بيشتر اين مورخان مثل طبري خون ایراني داشتند و نگاه شان ایراني بود. منتها اگر تاريخ 15 جلدي طبري را مجدد ويرااستاري کني دو جلد بيشتر نمي ماند و الا باقي همه گزارش هاي خيالي است. اين اثر، طبري، ابن خلدون، ابن بطوطه و ابن مسکويه تماماً عرب بودند اما با نگاه و شعور ایراني مي نوشتند. به هر حال از لحاظ امانتداری در سني تاريخ آنها قطعي نيست. مورخ براي نگارش و سنجيدن ابزاري دارد. آدم متوجه مي شود تاريخ چگونه روايت شده و آیا اصلي است يا خيالي، اما هر نوشته يي و تفکري از آن زمان تاريخ محسوب مي شود.

- با توجه به نگاه ناسيوناليستي گزنفون و هرودوت آیا اعراب هم دچار این نگاه و عرق ملي بودند؟

مورخان صدر اسلام نگاهی به عرب نداشتند. اعراب کشوري نداشتند و قبیله قبیله زندگي مي کردند. بيشتر نگاه ها به جهان اسلام بود و کمتر تعصب در آن دیده مي شد. اگر اينچنين بود بايد به ديگر اقوام فحش مي دادند. مثلاً ابن خلدون مي نويسد؛ فهم ترين ملت دنيا ایراني ها هستند و اين ایراني ها هستند که به جهان اسلام فرهنگ دادند. همه آنها با صراحت از اين مثال ها زياد دارند.

-این تاریخ نویسی ایران از چه زمانی جدی شد؟

شکوفاترین عصر تاریخ نویسی ایرانی در زمان مغول است. با رشیدالدین فضل الله که خودش وزیر بود شروع شد و کم کم ایرانیان به نوشتن علاقه مند شدند. البته فراموش نکنیم که در آغاز یا احسن التواریخ و به التواریخ و چه چه التواریخ شروع و نوشته می شد. این تاریخ ها برای حاکم و شاه نوشته می شد تا او خوشش بیاید. در زمان علی مرادخان زند تاریخ گیتی گشای (ابوالحسن نامی) نوشته شده که 15 صفحه آغازین آن تماماً به القاب شاه (کله فلان، دست فلان، پا فلان) ختم می شود. شاه او را صدا زد و گفت این پدرسوخته را فلک کنید. بعد هم می گوید؛ پدرسوخته، این تاریخ است یا مزخرفات که نوشته پی. اولین مورخ فهمیده ما محمد حسن خان اعتماد السلطنه است که به سبک مدرن و اروپایی نوشته است. به تاریخ اشکانیان و به قلم او توجه کنید که در زمان ناصر الدین شاه تمام نسخه های فرانسوی، انگلیسی و آلمانی را خودش خوانده و ترجمه کرده است. تاریخ اشکانیان کار سختی است و او کار باشکوهی کرده. اولین بار تاریخ ایران با فرانس و سند نوشته می شود. البته فراموش نکنیم پدر همین آدم مرگ امیر کبیر را اجرا کرد و او را رگ زد و این مورخ نوشت امیر کبیر بر اثر سرماخوردگی از دنیا رفت. او با این کار اعتماد ها را از بین برد تا ما به اکثر فرانس ها توجه کنیم. مورخ الدوله سپهر نیز یکی دیگر از تاریخ نویسندگان است. البته حکومت قاجار را فراموش نکنیم که نوشتن و نوشتن این مورخان از آن دوران زیاد فرقی ندارد چون هر برگ از تاریخ قاجار که ورق می خورد ننگین و ننگین تر می شود.

-برخورد اعراب با نمادهای تاریخی ما چگونه بود؟

این سوال خوبی است. آسیب چندانی وارد نشد. نمونه اش ایوان مدائن بود که تا این اواخر ماند تا در زمان جنگ با عراق آسیب دید. البته در آن زمان خلفای وقت، بغداد را با آجرهای تیسفون ساختند. بغداد به معنی خداداد بود و آجرهای تیسفون را برای ساخت آن بردند. عمده در کار نبود، درک بشر به امروز نرسیده بود. توجه کنید ارگ علیشاه تبریز و دروازه های تهران و تلگرافخانه و ساختمان شهرداری در این عصر جدید خراب شد و همه برای عمران و معماری شهر فدا شدند، بی آنکه به ارزش فرهنگی و ساختمانی آن توجه شود. این قضیه یکدفعه مهم شد و امروز به مجسمه ها هم توجه می شود. در آن زمان برای ساختن همین بغداد و انتقال آجر از تیسفون هر دو کشور را کشور خود می دانستند و مرز وجود نداشت.

-پس این عرب سنتی از چه زمانی شروع شد؟

عرب سنتی چیز جدیدی است. از قرن بیستم شروع شد. این وطن دوستی و حس ناسیونالیستی هم پدیده قرن بیستم است که در اروپا با امپراتوری روم و آلمان اتفاق افتاد. این وطن باعث این تفکرات شد که اینها آمده اند و تفکرات و آثار قدیمی ما را گرفته اند. قبلاً این حد و مرز و وطن نبود. مغول ها و آتیلا از بی وطنی حمله کردند.

-با این اشاره چطور کوروش از آزادی ملل و سرزمین های دیگر می گوید و سیلندر یا استوانه حقوق بشر او در مورد حقوق و وطن سایر ملل است؟

آن استوانه یکی از ارزشمندترین اشیای جهان است. ولی منشور آزادی و حقوق بشر نیست. اگر این طور بود پس کوروش بزرگ در بین النهرین چه کار می کرد که آزادی بدهد. کوروش در بابل و بین النهرین برخی جاها را نیز آتش زد و سوزاند و از بین برد. او سه امپراتوری بزرگ جهان را از بین برد. بین النهرین باستان یکی از بزرگ ترین فرهنگ ها بود که یک روز بعد از فتح بابل دیگر وجود نداشت. آخر چرا فراموش می کنیم، بله کوروش اولین فاتحی است که بعد از فتح هر جایی به مردم احترام می گذاشت که کار قشنگی است ولی آیا 40 هزار سرباز همراه او نبودند. شکم 40 هزار سرباز باید پر شود. این آدم ها سپر خود را به در خانه های فتح شده می زدند و وارد می شدند و هر کاری دوست داشتند، می کردند. امروز به تمام اروپا توجه کنید. علائم سپر و شیر روی می شود. اروپا که شیر ندارد. این سپر ایرانی با جنگ های صلیبی به اروپا رفت و الگو شد و امروز به مارک و علامت تبدیل شده است. اگر به زیبایی اعلامیه کوروش توجه می کنیم باید به این موارد هم توجه کنیم. این ادعای بزرگی است که کوروش نخستین فرمان آزادی بشر را صادر کرد و در کنار آن به فرهنگ نابود شده بین النهرین توجه نکنیم.

-با اشاره به کوروش یکی از بحث های امروز مساله پاسارگاد و سیوند است. آیا این سد اثر مخربی بر این مکان دارد؟

در تنگه بلاغی اگر حفاری کرده باشند که کرده اند آثار باستانی پیدا می شود. همه جای ایران همین است. این تپه های قیطریه که یکی از باستانی ترین تپه های جهان است اگر حفاری شود یکی از پروژه های جهانی است و قدمت سیلک را دارد. همه جای ایران همین است. آب نداریم ولی عتیقه داریم. می شود در این زمینه بهتر اعلام کرد و آگاهی رساند. یک باستان شناس خوب به صورت علمی ثابت کرده این رطوبت برای پاسارگاد خوب است. اطراف همین سد کرج آیا رطوبت به چیزی ضرر زده است؟ در اصفهان هم می گویند نباید مترو احداث شود چون باعث تخریب زاینده رود می شود، اما در پاریس و لندن و مسکو با آن همه رودخانه معروف با وجود مترو آیا آسیبی رسیده است. ناسفانه همان طور که اشاره کردم هنوز روای می هستیم و روی شنیده های شاخ و برگ داده شده هیاهو می کنیم. یکی آمده سایت پاسارگاد راه انداخته و حرف از میراث فرهنگی و وامصیبتا می زند و یکدفعه آن وسط می برد و از حجاب و برخوردها با آن می گوید. اینها چه ارتباطی به هم دارند، من نمی دانم.

-یکی دیگر از موضوعات پرسروصدای این سال ها فیلم 300 بود، نظرتان راجع به آن چیست؟

300 یک فیلم از هالیوود در چارچوب نگاه هالیوود به جهان سینما است. هالیوود فیلمش همین است. پاپ را سوار بر گاری نشان می دهد و فیلم های کمدهی درباره کلیسا دارد. جرج بوش را به لجن می کشد و همچنین همواره به سیاستمداران به چشم سوزه نگاه می کند. ما باید درباره صنعت سینمای آمریکا حرف بزنیم. حال یکی از این فیلم ها دامن ایران 2500 سال پیش را گرفته است. به هر حال دشمنی ها وجود دارد و در این میان این جور چیزها طبیعی است. من از روشنفکران خودمان تاسف می

خورم که فریاد اوویلا و وامصیبتا سر دادند. فیلم یک اثر کم ارزش هالیوودی در همان چارچوب خاص خودش بود. اگر انتقاد می کنیم باید به همه موارد اعتراض کنیم. به مسیحیت و حضرت عیسی و سایر ارزش های دیگر هم اهانت می شود نه اینکه فقط به این مزخرفات مربوط به خودمان اعتراض کنیم. البته لئونیداس آنها همان آریو برزن خودمان است. چطور آریو برزن با 300 نفر جلوی اسکندر ایستادگی می کند و قهرمان ملی می شود ولی لئونیداس حق ندارد در آن تنگه ترموپیل جلوی سپاه ایران ایستادگی کند. به هر حال خارج از این جریان خود فیلم سندیت تاریخی ندارد و تعجبی ندارد که به پوشش و دیگر ظواهر فیلم و شکل ایرانی ها اعتراض کنیم. اگر خشایارشا سوار بر دایناسور می آمد تعجبی نداشت چون ساختار هالیوود همان است. حساسیت نشان دادن ضعف است. چرا نمی گوئیم میلیون ها مقلد و تاریخ ما را غربی ها نوشته اند. چرا حساسیت نشان نمی دهیم که خط میخی ما را آنها ترجمه کرده و خوانده اند. خط پهلوی را خواندند و اوستا را هم خوانده اند. هنوز یک واژه ایران باستان نیست که خودمان خوانده باشیم. چرا به اینها اشاره نمی شود و نمی گوئیم ملت هایی که این همه روی تاریخ و فرهنگ ایران کار کرده اند این کار را هم ساخته اند، چرا به گزنفون اشاره نداریم که در کوروش نامه از کوروش یک شخصیت والا برای تمام اعصار ساخته است. باید انصاف داشته باشیم. به هر حال فیلم یک اثر مزخرف تجاری است که ایرانی ها آن را پر فروش کرده اند. ساخته همان هالیوودی است که مسیح را وارونه سوار بر الاغ می کند.

-داستان واقعی 300 چگونه است؟

در هزاره های گذشته به آن اشاره کرده ام. وقتی خشایارشا به اسپارت نزدیک می شود به پادشاه اسپارت خبر می رسانند که سپاه ایران در راه است. او با نیرویی کم 300 نفر را برمی دارد و سوگند می خورد که یا کشته شوند یا نگذارند سپاه ایران از تنگه ترموپیل رد شود. به هر حال هم می کشند و هم تا آخرین نفر کشته می شوند. کسی اشاره نمی کند که ما آنجا چه کار داریم. اول دار یوش به هوای جهان گشایی از یونیه - سرزمینی در کنار دریای سیاه که ایرانی ها آنجا حکومت داشتند - تا آن طرف دریای سیاه و رومانی امروز می رود. او با سپاهش موفق نمی شود و بعد از او خشایارشا آن سپاه را تقویت می کند و می رود. مردم اسپارت با توجه به این پیشروی ایستادگی می کنند. در تاریخ خود مان آریو برزن هم همین ایستادگی را جلوی اسکندر داشت. به نظر من مورخ در تاریخ نویسی باید بی وطن باشد و بدون تعصب و احساس به هر دو طرف بنگرد. آیا دفاع از میهن و سرزمین کار بدی است؟ پس چرا برای ما خوب است و برای دیگران بد؟ نگاه دوطرفه و بدون غرض کار را آسان می کند و باعث می شود بدون خشم به تاریخ نگاه کنیم.

-منظورناتان از این بی غرضی و بی حسی درباره تاریخ شامل آثار فرهنگی هم می شود؟

به هیچ عنوان این طور نیست. ما به تمام آثار و میراث باستانی خود باید توجه داشته باشیم. امروز تخت جمشید در وضع بسیار خوبی است و متأسفانه در زمان قاجار هیچ توجهی به آثار باستانی وجود نداشته است. آن دوران تنگین ترین دوره تاریخ معاصر ماست و بیشتر آثار باستانی و فرهنگی در آن زمان خارج شده و به موزه های لوور فرانسه و سایر موزه های اروپا رسیده است. مثلاً در یک مورد کاوش های باستانی یک دست میلان و لوستر و سایر لوازم یک کاخ برای زنگارویی و بازسازی به خارج رفته و طبق قرارداد باید برمی گشته که این اتفاق نیفتاده و اعتراضی هم نکردیم. یا مثلاً در موردی دیگر در خاطرات همسر یک سفیر فرانسوی از کاوش های او در شوش می خواندم که 1500 صندوق عتیقه از راه زمینی و دریایی خارج کرده و جالب است در همین خاطرات می نویسند؛ در بازرسی های شبانه لباس کارگران از جیب یک کارگر دزد ایرانی چند سکه پیدا کردم. آن وقت یکی نیست به این خانم بگوید دزد تو هستی که اموال یک ملت را به سرقت می بری. همین خانم می نویسد در یک کاوش شبانه از زیرزمین سرستون دو کله گاو بیرون کشیدیم که بالغ بر یک تن وزن داشت و چون قادر به حمل و بسته بندی آن نبودند، در یک شب بارانی با پتک به جان آن افتاده و تکه تکه اش کرده اند. انگلیسی ها زیباترین محراب مسجد جهان را در کاشان جلوی چشم نمازگزاران کنند و بار کردند و بردند و از این نمونه ها زیاد داریم. ای کاش به جای اعتراض به آثار بومی چون 300 به این گونه موارد اعتراض می کردیم که آثار باستانی سرزمین ما در آن کشورها چه کار می کند و در این زمینه انواع طومارها را امضا می کردیم و به رویت جهانیان می رساندیم.

روزنامه اعتماد

طراحی و پیاده سازی نرم افزار : شرکت ارتباطات نوین فرانام